

بازتاب

الدِّيْبَاجِ الْوَضِي: شرحی زیدی بر نهج البلاغه، از نیمه‌ی نخستِ سده هشتم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ أُمَّةٍ أُمَّةِ الْهُدَىٰ

دوستِ دانشورِ اخلاص کیش، استاد عبدالحسین طالعی، بدان طالع فرخنده که او راست، همه جا در جست و جویِ مآثر و آثارِ تشیع می پوید و دمی ازین پویه‌ی پایا باز نمی نشیند. از همین روی، از آن هنگام که با ایشان گفتم شرحی زیدی بر نهج البلاغه‌ی شریف، موسوم به الدِّيْبَاجِ الْوَضِي، که در گرامی‌نامه‌ی سفینه (شماره‌ی ۵، ص ۱۸۹-۹۰) به عنوان یکی از بایسته‌های پژوهش و شروحِ مخطوطِ نهج البلاغه شناسانیده‌اید، چندی پیش از این در یمن، از چاپ برآمده، و شماری چند از نسخه‌های مطبوع آن نیز در ایران پخش گردیده است، به پای فشاری از درِ خواستاری درآمده‌اند تا به عنوانِ اطلاعی کتاب‌شناختی هم که شده، سطری چند در معرفتی شرح و شارح و چاپ آن قلمی شود و پیشکش سفینه‌خوانان گردد.

امثال را، با توجه به دوره‌ی شش جلدی کتاب^۱ - و به ویژه با بهره‌وری از پیشگفتارِ مصحح آن - می نویسم - و مِنَ اللَّهِ التَّوْفِيقُ -

نویسنده‌ی الدِّيْبَاجِ الْوَضِي، أبوادریس - یحیی بن حمزة بن علی بن ابراهیم بن یوسف بن علی بن ابراهیم بن محمد بن احمد بن ادریس بن جعفر بن علی بن محمد الجواد بن علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی بن

۱. پاره‌ای از ویژگی‌های کتاب‌شناختی آن از این قرار است:

الدِّيْبَاجِ الْوَضِي فِي الْكَشْفِ عَنْ اسْرَارِ كَلَامِ الْوَضِي (شرح نهج البلاغه)، الإمام المؤید بالله أبي الحسين یحیی بن حمزة بن علی الحسینی، تحقیق خالد بن قاسم بن محمد المتوکل، إشراف: عبدالسلام بن عباس الوجیه، ۶ ج، صنعاء: مؤسسة الإمام زیدین علی الثقافیة، ۲۰۰۳ م.

الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است، ملقب به «المؤید بالله». (نگر: ۱ / ۴۵)
 مام او، شریفه‌ی فاضله «ثریّا»، دختر سراجی، خواهر «الناصر لدین الله»
 یحیی بن محمد سراجی حسنی «از پیشوایان زیدیّه»، است. (نگر: همان ص.)
 یحیی بن حمزه به سال ۶۶۹ هـ ق (سه روز بازمانده از ماه صفر) در شهر
 «صنعاء» زاده شد (نگر: همان ص.). در خردی قرآن کریم را از بر کرد و به
 دانش‌اندوزی پرداخت. به شهر «حوث» کوچید و در آن جا بیشترین دانش‌های
 دینی - چونان دانش کلام و تجز آن - را بیاموخت. از استادان اویند:

- ۱- پیشوای زیدیان، مطهر بن یحیی (درگذشته به سال ۶۹۷ هـ ق.)
- ۲- پیشوای زیدیان، «واثق» محمد بن مطهر بن یحیی. (درگذشته به سال ۷۲۸ هـ

(ق)

- ۳- علامه محمد بن خلیفه بن سالم بن محمد بن یعقوب همدانی. (درگذشته‌ی به

۶۷۵ هـ ق)

- ۴- علامه علی بن سلیمان بصیر.

- ۵- علامه محمد اصبهانی - که از جمله، امالی ابی طالب و مجموع زید بن علی

را نزد او سماع نمود.

- ۶- قاضی علامه عقیف الدین سلیمان بن احمد الهانی که سنن ابی داوود و

سیره‌ی ابن هشام و امالی السید ابی طالب و نهج البلاغه را نزد او سماع نمود.

- ۷- علامه شهاب الدین احمد بن محمد شاورری که کتاب الفائق را در حدیث

از او فراگرفت.

- ۸- علامه ابراهیم بن محمد بن ابراهیم طبری شافعی. (درگذشته به ۷۲۲ هـ ق)

- ۹- علامه محمد بن محمد بن احمد طبری. (درگذشته به ۷۳۰)

- ۱۰- علامه شهاب الدین احمد بن عبدالله، نامبردار به «ابن الواطن»

- ۱۱- فقیه، حمزه بن علی. (نگر ۱ / ۴۶-۴۸).

و اما گروهی از دانشمندان که از شاگردان یحیی بن حمزه بوده‌اند:

- ۱- علامه‌ی فقیه حسن بن محمد نحوی (درگذشته به ۷۹۱ هـ ق) که همه‌ی

الاتصار، نوشته‌ی یحیی بن حمزه، را نزد او خوانده و هیچ کس دیگر در این ویژگی

با او هنباز نیست.

۲- علامه عبدالله بن یحیی بن حمزه (پور خود نویسنده‌ی الذبیاج الوضی، که وی به سال ۷۸۸ هـ ق درگذشته).

۳- علامه احمد بن سلیمان اوزری (درگذشته به ۸۱۰ هـ ق)

۴- علامه اسماعیل بن ابراهیم بن عطیه بن نجرانی (درگذشته به ۷۹۴ هـ ق).

۵- علامه علی بن ابراهیم بن عطیه بن نجرانی (درگذشته پس از ۸۰۱ هـ ق) که از برترین شاگردان یحیی بن حمزه است.

۶- علامه محمد بن المُرْتَضَى بن الفضل (درگذشته به ۷۳۲ هـ ق)

۷- علامه احمد بن حمید بن سعید حارثی (درگذشته در دهه‌ی هفتصد و

پنجاه)

۸- علامه احمد بن محمد شغدری (نگر ۱ / ۴۸ و ۴۹).

می‌دانیم که پیشوای نزد زیدیان، باز بسته به شروطی است، از جمله خیزش

و فراخوان.

خیزش و فراخوان یحیی بن حمزه به روز دوم رجب سال ۷۲۹ هـ ق بوده و در بلاد صعده و ظاهر و بلاد شرف به وقوع پیوسته است. وی، روی به صنعاء آورده، در آن جا با اسماعیلیان کارزار کرده است، تا آن‌که هر دو گروه دست از جنگ باز کشیده راه آشتی پیش گرفتند؛ و به هر روی، دست روزگار او را در آنچه می‌خواست و می‌جُست یاری نکرد. سرانجام، یحیی به حصنِ هران مظل در ذمار رفت و تألیف و تصنیف پیشه ساخت (نگر: ۱ / ۵۰)

زیدیان او را مجتهدی بزرگ و فقیه و اصولی و لغوی و ادیب قلم داده‌اند.

یحیی مردی بسیار نویسنده بوده است؛ چندان که گفته‌اند: شمارِ مصنفاتِ وی به یکصد مُجَلَّد رسیده؛ و نیز گفته‌اند: شمارِ کُراسه‌های نگارش‌هایش به شمارِ روزهای زندگانی وی - بل: از آن، فزونتر- بوده است. همچنین گفته شده که هیچ‌یک از پیشوایان زیدی در بسیارنویسی به پایه‌ی او نمی‌رسند. (نگر: ۱ / ۵۰ و ۵۴ و ۵۵)

او در دانش‌های گوناگون قلم زده و پُر نوشته است؛ آن‌سان که در فقه دوازده کتاب تألیف کرده که یکی از آن‌ها الانتصار الجامع لمذاهب علماء الأمصار است در هجده مُجَلَّد، و دیگری العمدة است در شش مُجَلَّد. در اصول فقه سه کتاب

پرداخته که یکی از آنها الحاوی لحقائق الأدلة الفقهية و تقرير القواعد القیاسية است در سه مجلد. در اصول دین یازده کتاب پرداخته، که از آن جمله است: الشامل لحقائق الأدلة و اصول المسائل الدینیة در چهار مُجلد. (نگر: ۱ / ۵۰ و ۵۱)

گفته‌اند که یحیی با همه‌ی بسیارنویسی‌اش به نگارش‌های خود نازشی نداشته، و از این رهگذر، فروتنانه این نگارش‌ها را جُز «حواشی» نمی‌خوانده است (نگر: ۱ / ۵۴).

از نگارش‌های او، تصفیه القلوب من درن الأوزار و الذنوب است درباره‌ی تزکیه‌ی نفس و خودسازی اسلامی، که بارها چاپ شده و دست‌نوشته‌های فراوان دارد. (نگر: ۱ / ۶۰)

در سیاه‌ای از نگارش‌های او که در پیشگفتارِ مصحح الذیاج الوضی به چاپ رسیده است، الإفحام لأفئدة الباطنیة الطغام فی الرذة علیهم فی الأسرار الإلهیة و المباحث الکلامیة به چشم می‌خورد که گویا چاپ هم شده (نگر: ۱ / ۵۸). اگر دریافت ما از نام کتاب درست باشد و سخن یحیی در آن به استیژه‌های اندیشگی و باورشناختی میان زیدیان و اسماعیلیان بازگردد، کتابی و سندی بس در خور توجه خواهد بود.

یحیی، از پیشوایان زیدیان است، لیک دست کم در پاره‌ای از پرسمان‌ها گرایش‌های معتزلیانه‌ی پُررنگی دارد و به جد از کیش و اندیشه‌های معتزلیان نشان پذیرفته است (نگر: ۱ / ۴۰).

یحیی بن حمزه را پاره‌ای رای‌ها و اندیشه‌های ویژه نیز بوده است که در برخی نگارش‌های خویش در میان نهاده و نقد و نظرهای برخی از دیگر پیشوایان زیدیان و دانشمندان این کیش را برانگیخته است.

از رای‌های بس شگفت یحیی بن حمزه آن است که داوری ابوبکر را در رخداده فدک درست شمرده! برین بنیاد که آن را اجتهاد ابوبکر دانسته است!! این رای یحیی بن حمزه را پیشوای زیدیان، قاسم بن محمد (درگذشته به سال ۱۰۲۹ هـ ق) در کتاب الأساس فی عقائد الأکیاس مورد نقد و خُرده‌گیری قرار داده، و از چند روی، داوری ابوبکر را مردود دانسته است، از جمله این که ابوبکر خود از طرفین

منازعه بوده و دیگر این که امام در آن زمان حضرت علی علیه السلام بوده و او به ولایت ابوبکر رضایت نداشته و لذا جلوس ابوبکر در مقام قضاوت روا نبوده، و دیگر آن که فدک در دست حضرت فاطمه علیها السلام بوده و بیّنه خواستن از وی خلاف اجماع است و.... ناگفته نماند که خود یحیی بن حمزه نیز، پسان تر، از این رای شگفت و رسوا که درباره‌ی رخدای فدک در میان نهاده بوده است، بازگشته و عدول نموده بوده. (نگر: ۱/ ۵۱-۵۴)

نویسنده‌ی *الدیباج الوضی* تألیف این کتاب را در ربیع الآخر سال ۷۱۸ هـ ق به پایان برده است (نگر ۱/ ۳۷ و ۶/ ۳۰۹۰)

شیوه‌ی او چنین است که عبارات *نهج البلاغه* را در بخشهای خرد خرد - و حتی یک کلمه‌ای - تقطیع کرده توضیح می‌دهد. شرح او بر *نهج البلاغه* برخلاف برخی شرح‌های دیگر این متن، اهتمام به توضیح عبارات خود کتاب دارد و از مباحث حاشیه‌ای دامنه‌دار استقبال چندانی نمی‌کند.

استطرداد را، می‌نویسم: متأسفانه برخی از شروح متداول و مهم *نهج البلاغه* به راستی در گشایش عبارات و فرانمودن مقاصد مشخص و ویژه‌ای که در پس جمله‌ها و کلمه‌های خاص فلان خطبه یا نامه‌ی امام علیه السلام بوده کوتاهی کرده و به جای آن در مباحث حکمی و کلامی و تاریخی دامنه‌داری فرورفته‌اند که به جای خویش سودمند و در بایست است. لیک فریضه‌ی شارح *نهج البلاغه* نیست. در مقابل برخی شروح که شاید آوازه‌ای بلند ندارند مانند شرح مرحوم آیه الله سید محمد حسینی شیرازی، موسوم به *توضیح نهج البلاغه*، در باز کردن و فرانمودن معنای تک تک جمله‌ها و عبارات‌ها اهتمامی شایان تقدیر کرده‌اند که باید، از این دیدگاه، سرمشق شارحان متون مقدّس باشند.

باری، *الدیباج الوضی*، از دیدگاه پائندانی گزارش یکایک عبارات، سخت ستودنی و سزاوار مراجعه و بهره‌گیری است.

الدیباج الوضی، بر بنیاد چینش متن *نهج البلاغه* که - به ترتیب - سخن‌رانی‌ها و نامه‌ها و گزین گفتارها را در برگرفته است، شامل سه «قطب» است و در هر «قطب»،

یکی از این بخشهای سه گانه را به شرح و گزارش نشسته. در پایان کتاب نیز افزونه‌ای بر نهج البلاغه که در پاره‌ای در دست نوشته هاست، آمده است و گزارش شده، و پس از آن گزارشی است از نقش‌های انگشتی‌های امیرمؤمنان علیه السلام که نویسنده خود برافزوده. (نگر ۱ / ۴۲ و ۶ / ۳۰۷۵-۳۰۹۱)

یحیی در متن دیباج پاره‌ای از اشکالات را در قالب «پرسش» و «پاسخ» و زیر سرنویس‌هایی از همین دست، مورد بحث قرار داده است. (نگر ۱ / ۴۲؛ و نمونه را، نگر ۳ / ۱۴۵۶)

وی به شرح نهج البلاغه‌ی شریف علی بن ناصر حسینی، موسوم به اعلام نهج البلاغه، نظر داشته و گاه به نقد گفتارها و رای‌های این شارح کوشیده است. (نگر: ۱ / ۴۲)

یحیی با آنکه حجم انبوهی از مواد دانش‌های نقلی را در الدیباج الوضی در میان آورده، اغلب از منابع و مأخذ خود نامی نمی‌برد و در گفتاوردها به عباراتی چون «و یحکئ» یا «حکئی» یا «یروئ» یا «رؤئ» و مانند آن بسنده می‌کند. گاه نیز نام گوینده را می‌برد بی آن‌که به مأخذ گفتار و نام کتاب آن گوینده تصریح نماید. نمونه را، می‌گوید که: قاضی عبدالجبار بن احمد چنین و چنان باز گفته است و خواننده نمی‌داند که مرد پرنویسی چون قاضی عبدالجبار در کدام یک از نگارش‌هایش چنین سخنی به میان آورده است؛ اگرچه پس از جست‌وجو روشن می‌شود سرچشمه‌ی گفتاورد یحیی بن حمزة کتاب مُعْنی قاضی عبدالجبار است که نویسنده‌ی الدیباج الوضی به ویژه در پرسمان‌های امامت و رخدادهای روزگار عثمان و گزارش کردارهای طَلْحَه و زُبَیر و عایشه و معاویه و اهل جَمَل و اهل شام بسیار بر آن کتاب اعتماد نموده (نگر: ۱ / ۴۳ و ۴۴) فی الجمله، منابع و مأخذی که در الدیباج الوضی به روشنی از آن‌ها نام رفته است، اندک شماراند. (نگر: ۱ / ۴۴)

دیدگاه‌های حتی جزئی نویسنده‌ی الدیباج الوضی - که باید به جای خود مورد بررسی و تحلیلی فراخ دامنه قرار گیرد، اگرچه به تفاریق در این سو و آن سوی کتاب پراکنده است، به ویژه چون نمودار دین‌نگری زیدی در عهد متأخر می‌باشد، شایان باریک‌بینی بسیار است.

نمونه را، یحیی بن حمزه در آغاز بخشی که از برای گزارش نقوش انگشتی‌های امیرمؤمنان علی علیه السلام در پایان‌الذبیح الوضی افزوده است، توضیحی جالب توجه به رقم آورده:

«و أعلم أن هذه النقوش على هذه الخواتيم ليس من نهج البلاغه، ولا من الزيادة التي زيدت عليه على عهد المصنف، ولهذا فإنه لم يوردها الشريف صاحب الأعلام في شرحه لها، وليس تحتها كثير فائدة إذ ليس من كلامه في ورد ولا صدر، وإنما الغرض بإيرادها هو التبرك بأفعاله والتيمن بما فعله والتأسي به في ذلك، فسأته لم يؤثر عن الرسول صلوات الله عليه في نقش الخواتيم، وإنما المأثور عنه هو الخاتم نفسه وأنه من السنة هو في نفسه دون ما يكون عليه من الذكر...» (٣٠٨٥ / ٦)

در این توضیح، به ویژه یاری جستنی‌گوینده از سنت علوی برای روشن ساختن گوشه‌هایی از سنت نبوی که *مُبهم* یا *مُجمل* مانده، سخت نگریستنی است. یحیی دیباجه‌ی شریف رضی را در شرح خود نیاورده و گزارش نکرده است، لیک خود دیباجه‌ای نه چندان کوتاه به قلم آورده که در آن - از جمله - به معرفی نهج البلاغه شریف رضی و تبیین شیوه‌ی شرح خویش دست یازیده است (نگر: ١ / ١١٠-١١١)

وی در این دیباجه، پس از معرفی شریف رضی و بیان این که «... هو من فضلاء الإمامية والمشار إليهم منهم» می‌نویسد: «و حكي الحاكم ابوسعدي يعني حاكم چشمی [آنکه کان زیدی المذهب یری رای الزیدیة]» (١٠٥ / ١)

انصاف آن است که زیدی شمردن شریف رضی سخنی شگفت و نمود بی‌اطلاعی یا غرض‌ورزی است. بماند که ای بسا تبار مادری رضی و این که مام وی از خاندان ناصر اطروش بوده و هم‌چنین بیقراری سیاسی و ژکیدن‌های پیدا و پنهان او با دستگاه خلیفه‌ی عباسی، او را در دیده‌ی برخی ناظران کم‌اطلاع به سادات شورنده‌ی زیدی مذهب مانند کرده باشد.

به هر روی، یحیی از مرده ریگ قلمی رضی آگاهی چندانی نداشته و به صراحت گفته است که: «و لم أظفر بشيء من مصنفاته سوى هذا الكتاب یعنی

«نهج البلاغه» (۱ / ۱۰۵).

غریب آن است که او المجازات النبویة رضی را می‌شناخته است لیک نسبت کتاب را به رضی نفی کرده و آن را ز صدرالدین علی بن ناصر حسینی دانسته! ^۱ یحیی بن حمزه در دیباجه‌ی شرحش از مهجور و مهمل و متروک ماندن نهج البلاغه (احتمالاً: در جامعه‌ی زیدی پیرامونش) گله می‌کند و آن‌گاه به چرائی این چگونگی پرداخته، مهجوریت نهج البلاغه را ناشی از دشواری آن و باریکی راز و رمزهایش، به ویژه در پرسمان‌های خداشناختی، و مباحث‌الاهیات، قلم می‌دهد (نگر: ۱ / ۱۰۹)

او در این راستا، این سروده‌ی قابوس و شمگیر را نیز- بی‌نام بردن گوینده‌ی آن ^۲ به گواهی می‌آورد که:

قُلْ لِلَّذِي بِصُرُوفِ الدَّهْرِ عَيْرَنَا هَلْ عَانِدُ الدَّهْرِ إِلَّا مَنْ لَهْ خَطْرُ
أَمَا تَرَى الْبَحْرَ تَعْلُو فَوْقَهُ جَيْفٌ وَ تَسْتَقَرُّ بِأَقْصَى قَعْرِهِ الدَّرُّ
و فِي السَّمَاءِ نَجْمٌ مَا لَهَا عَدَدٌ وَ لَيْسَ يَكْشِفُ إِلَّا الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ

(۱۰۹ / ۱)

بگذریم.....

اگر در گونه‌شناسی شروح نهج البلاغه ناگزیر باشیم ال‌دیباچ الوضی را در رسته‌ای ویژه جای دهیم، یا اگر از سیمای کلی یحیی بن حمزه در مقام شارح نهج البلاغه جو یا شویم، سیمای او سیمای ادیبی است که به شرح نهج البلاغه نشست و جایگاه ال‌دیباچ الوضی در میان شروح ادبی است.

شاید از همین روی، مصحح دیباچ، در پیشگفتار خویش این کتاب یحیی بن حمزه را در شمار نگارش‌های وی در گستره‌ی زبان و ادب و همدوش المحصل فی

فهرست شماره ۱۰



۱. عَجَب‌تر این‌که مصحح ال‌دیباچ الوضی نیز نه تنها به نسبت المجازات النبویة به شریف رضی اشارت نکرده، تنها در توضیح و تکمیل این ادعا گفته: «... و قد طبعت المجازات النبویة منسوبة إلى الشریف المرتضى». (۱ / ۱۰۶، پینوشت)!!

۲. مُصَحِّح ال‌دیباچ الوضی نیز گوینده‌ی بیت‌ها را نشناسانیده است. از برای نسبت بیت‌ها به قابوس - از جمله- نگر:

تجارب السلف، هندو شاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی نخجرائی، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال، تهران: کتابخانه‌ی طهوری، ص ۲۴۵ و ۲۴۶.

کشف اسرار المفصل و المنهاج الجلی فی شرح جمل الزجاج و الطراز المتضمن
لأسرار البلاغة و علوم حقائق الإعجاز یاد کرده است (نگر: ۱ / ۵۱)

یحیی بن حمزه که در توضیح بیشترینه‌ی فقره‌های نهج البلاغه کوتاه سخنی
پیشه می‌سازد، در گزارش گزین گفتار نامبرداری که امام علیه السلام در آن به معرفی
«شاعرترین شاعران» و چون و چندی آن می‌پردازند، دامن سخن را بسی می‌گستراند،
و رهوار قلم را در پهنه‌ی «سُخْنُ سنجی» و به میان آوردن گواه‌های شعری و گفتاورد
از سُخْنُ سنجان، یله وار می‌تازاند. (نگر: ۶ / ۳۰۶۰-۳۰۶۹)؛ و این نیست مجز از سر
دل بستگی و توغّل او در این شاخه.

الدیباج الوضی شرح نهج البلاغه است، و شرح نهج البلاغه از تاریخ و کلام
تهی نتواند بود؛ چنان که یحیی بن حمزه نیز در پاره‌ای از موارد (مانند بحث از توبه‌ی
عایشه: ۳ / ۱۲۶۲-۱۲۶۴) بدان سوی عطف عنان کرده است؛ لیک دل بستگی
غالب او ادبیات است، یا دست کم در این شرح، چنین به نظر می‌رسد.

الدیباج الوضی را، خالد بن قاسم بن محمد المتوکل، تحت اشراف پژوهنده‌ی
نامی میراث زیدیه، عبدالسلام بن عباس الوجیه، پژوهیده و ویراسته و آماده‌ی نشر
ساخته است. پایه‌ی این پژوهش، دو دست‌نوشته از الدیباج الوضی بوده. یک
دست‌نوشته نیز به عنوان منبع کمکی مورد استفاده قرار گرفته است. (تفصیل را،
نگر: ۱ / ۶۹-۸۷)

تحقیق و طبع و تجلید کتاب، بر سر هم، نمودار جدیت و اعتنایی است که
زیدیان در کار چاپ و نشر میراث خویش کرده‌اند. البته از خامی نیز پیراسته نیست.
نمونه‌ی آن، در ضبط نص، ضبط «مشائخ» (۱ / ۴۶) است. به همزه، به جای
«مشایخ» - به یاء- که مع الأصف غلط شایعی است و در چاپ نگارش‌های عربی
بسیار به چشم می‌خورد. نمونه‌ی دیگر، در پژوهش نامه‌ی مُصَحَّح، معرفی شفای
ابن سینا به عنوان کتابی در دانش پزشکی است که دو بار نیز بر قلم پژوهنده جاری
گردیده!! (نگر: ۱ / ۴۴ و ۱۴۹)

ناشر کتاب هم آن‌جا (نگر: ۱ / ۸ و ۹) که نویسنده‌ی الدیباج الوضی را از

دیدگاه شخصیت و کارنامه با امیر مؤمنان علی علیه السلام بر سنجیدنی پنداشته و از حیث تجارب همسان در حیات دینی به مقایسه گرفته است، به راستی «ترک ادب شرعی» نموده و حقا که کار خنکی کرده! در چنین جای هاست که آدمی یقین می کند نخبگان زیدیان از پایگاه حقیقی و حقیقت پایگاه معصومان علیهم السلام چه اندازه بی اطلاع و غافل بوده و هستند! گمان نمی کنم حتی نیاز به گفتن باشد که دانشوران امامی از همان دیرباز، گوی امام شناسی را به حق از زیدیان رُوده بودند، و با این کیفیت البسته تعجبی نیست اگر می بینیم که تشیع زیدی به نوعی در تسنن مُنحل شده است!!

سخن درباره‌ی الدیباج الوضی، سُخنگاهی فراخ می خواهد که - به تعبیر فردوسی - «مرا نیست؛ فَرُخ مر آن را که هست!»

و السَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ
 اصفهان- جویا جهان بخش



ژرفشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی